

راه یزدی و افق آینده ایران



داریوش محمدپور
دکترای علوم سیاسی

ایران امروز در موقعیتی بحرانی قرار دارد و این میزان از تفرقه، غلبه خشم و جنون و استیصال در تاریخ معاصر ما بی سابقه است. نکته اصلی این گفتار کوتاه این است که دانش آدمی محدود است و آدم خطا کار است و این شأن خطا کاری، باید ناگزیر اورا به فروتنی سوق دهد. ما انسان هستیم و خطا کردن بخشی طبیعی از هستی ما است و به همین دلیل باید مدام در تصحیح شیوه‌های پیشین بکوشیم. یکی از شیوه‌ها، نگرستن در آینه دیگری است؛ حتی آن کسی که با ما موافقتی ندارد. دیگری به مثابه منبع معرفتی برای تصحیح خویشتن بخشی قیمتی از زندگی ما است. در تاریخ ایران معاصر پس از انقلاب ۵۷ انباشتگی فراوانی از دانش داشته‌ایم که درست در کنار حجم انبوهی از بی‌خردی‌های تکرار شونده‌ای که امروزه ایران را در معرض ازهم‌گسیختگی قرار داده است. بگذارید با گذار به زندگی مرحوم یزدی نکاتی را یادآور شوم. کافی است نگاهی به ترکیب دولت موقت مرحوم بازرگان داشته باشیم که ترکیبی است از دلسوزان ایران و کسانی که هم دانشور هستند و هم تجربه سیاسی دارند. فصل مشترک نهضت آزادی با جریان ملی‌گرایی که تبار آن به مصدق می‌رسد تصویر یک ملی‌گرای مسلمان را به ما می‌دهد که می‌خواهد با شیوه‌ای عملی نسخه‌ای از مسلمانی را پیاده کند که راه‌حل مشکلات جهان آن روز را ارائه کند. آنچه که از نظر من در ارزیابی جریان سیاسی نهضت آزادی مهم است، صداقت، درستکاری، کارآمدی و دانشوری آن‌ها است. تا اینجا باید روشن شده باشد که وقتی گوینده از نهضت آزادی ستایش می‌کند مراد تقدیس نیست، بلکه ادا کردن حق سخن در قبال کسانی که دلسوز ایران بودند و الگوی عملی آن‌ها همچنان می‌تواند برای ایران راهشگا باشد، است.

ترکیب دولت بازرگان و چگالی دانش در آن‌ها نکته قابل توجهی است. شمار زیادی از آن‌ها تحصیلات عالیه داشتند؛ بیش از یکی دو زبان را می‌شناختند، فرهنگ و زبان می‌دانستند و این نقطه قوت آن‌ها بود. کافی است این میزان از تجربه و دانش را که در روزهای اول انقلاب داشتیم، با ترکیب‌های دیگر مقایسه کنید. بدون شک در دوران بعدی هم زمامداران با کفایتی وجود داشتند، در دولت مرحوم هاشمی‌رفسنجانی و دولت خاتمی، کم نبودند دولتمردانی که تحصیلات عالی داشتند، زبان می‌دانستند، فصیح و دقیق بودند، دیپلماسی و فرزوانگی می‌دانستند. چه چیزی باعث می‌شود که برخلاف ترکیب نسبتاً متوازن و کارآمد دولت بازرگان، دولت‌های بعدی ترکیبی از آدم‌های عجیب و غریبی شدند که برای ایران و ایرانی مدام هزینه درست می‌کردند؛ که اوج آن را در دوران ریاست محمود احمدی‌نژاد می‌توان دید. اعضای دولت بازرگان و نهضت آزادی از کسانی بودند

که شرایط خوبی از جمع تعهد و تخصص در زمانه خود داشتند. اما سیر جریانات سیاسی ایران به سمتی رفت که ترکیب تعهد و تخصص به ابزاری برای سرکوب دانشوری و تخصص تبدیل شود و این داستان مگر جمهوری اسلامی تا همین امروز بوده است. بخش مهمی از ضربه‌هایی که به پیکر ایران وارد می‌شود از جانب همین روند است. این علامتگذاری برای فاصله گرفتن از جاهل متمسک باید نسخه حفظ توازن میان تعهد و تخصص و یا دانش و تقوا شود. این غره شدن به دانش یا تقوا است که کار دست آدمی می‌دهد؛ فروتن ماندن در دین و دانش‌ورزی کلید کارهاست.

کافی است نگاه جریان ملی – مذهبی و دکتر ابراهیم یزدی و سر و شکل این مجموعه را نگاه کنیم؛ به نوع نگاه این مجموعه به ایران، اسلام و تشیع توجه کنید، هر چقدر در جریان سال‌های بعد از این دوران غلبه با زهدفروشی و نمایش دین‌داری بود، تکلیف نهضت آزادی با دینداری‌شان روشن‌تر از این گروه‌ها بود. هر چه ملی‌گرایان دیندار بیشتر کوشیدند تا با این جاهلان متمسک مدارا کنند، آسیب بیشتری از آن‌ها خوردند. آیا می‌توان دانش و تقوا را با هم جمع کرد؟ یا تعهد و تخصص را با هم داشت؟ پاسخ اجمالی من این است که بله می‌شود، و انجام آن به سود ایران و مردم ایران است که تقوا و دانش پهلو به پهلو ی هم حرکت کنند. هر چقدر شکاف میان اینها بیشتر شود محضول مغموم نهایی ایران و ایرانی خواهد بود. به خیال من نکته مقابل نهضت آزادی و ملی‌گرایان دیندار، آن است که بخش بلندی از تاریخ ایران را پس از انقلاب ۵۷ در سیطره خود گرفته است؛ مسیری که احمدی‌نژاد آغاز کرد و در دوران دولت سیزدهم امتداد پیدا کرد. مشخصه این دوران تهی بودن از تعهد، انقلابی‌گری و اصولگرایی بود. از سوی دیگر مدعی دانش بودند اما دانش آن‌ها از جنسی از آب درآمد که در دوران همه‌گیری کووید-۱۹ در زمینه واکسن شاهد آن بودیم. انقلاب ۵۷ با کسانی همچون ابراهیم یزدی، صادق طباطبایی و این گونه افراد گره خورده است، و به فاصله کوتاهی این قطار وارد ریل دیگری شد. هر چقدر آدم‌هایی مثل ابراهیم یزدی و مصطفی چمران صادفانه می‌کوشیدند توازنی بین تعهد و تخصص و دانش و تقوا برقرار کنند، رقبای آن‌ها آینه تمام‌عیار فاصله انداختن آگاهانه بین تقوا و دانش و تهی کردن هر دوی اینها از محتوا شدند. یک پرسش کلیدی همچنان پابرجاست؛ شاید کسانی بپرسند که اگر می‌گویی جمع تقوا و دانش هم ممکن است و هم مطلوب و اگر افرادی چون ابراهیم یزدی مصداقی دانش و تقوا بودند، نباید گفت، این مسیر محکوم به شکست است؟ پاسخ من خیر است چراکه دامنه‌اثرگذاری نهضت آزادی اثر خود را در نسل‌های مختلف آگاهانه و با ناآگاهانه‌ی می‌گذرد، برای مثال مر حسین موسوی میراث‌دار این شیوه است. عباس امیرانتظام و جفایی که به وی شد، نصبری است از نوع برخود یا دلسوزان ایران و این شیوه همچنان پابرجاست. این تصور خطایی است که مدتی سکوت کنید و بعد بی عدالت را بگیرید، در همان مدت سکوت، عدالت ذبح می‌شود و کار تمام است.

و بریتانیار یا مطرح می‌کرد. همین اصل را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز به بیان اسلامی اش می‌بینیم، که همان سیاست نه شرقی و نه غربی است و اصل موازنه منفی است. گفتمان دکتر مصدق بحث ضداستعماری و تلاش برای کسب استقلال یک گفتمان جدید داشت به نام اسلام سیاسی و به دنبال این است که با الهام از روحیه انقلابی بتواند انقلاب را صادر کند. در اینجا است که نهضت آزادی که در تلاش است بین نهضت ملی و انقلاب اسلامی پلی بزند، دچار اختلاف با نیروهای انقلاب اسلامی می‌شود. در مسئله صدور انقلاب نظرات دکتر یزدی بسیار واضح است؛ در حالی‌که نیروهای انقلابی از همان ابتدا به دنبال صدور انقلاب بودند.

نهضت آزادی در سیاست خارجی در نهایت متقاعد نشد که میراث سیاست خارجی دکتر مصدق را در بستر انقلاب اسلامی بازتولید کند و خیلی زود در ۱۳ آبان ۵۸ در منظر سیاست خارجی با نیروهای انقلابی دچار اختلاف شد و تقابل گفتمانی که بین جمهوری اسلامی و نهضت آزادی وجود داشت، به اشکال مختلف خود را بازتولید کرد؛ که آخرین نسخه آن را امروز می‌بینیم که گروهی تحت عنوان اصلاح‌طلب طرفدار گفت‌وگو در سیاست خارجی هستند و گروهی از رویکردهای تهاجمی دفاع می‌کنند و این تعارض همچنان وجود دارد و متأسفانه تجربه جهانی نشان می‌دهد خروج از این دوگانه کار بسیار سختی است و هزینه‌های بسیار زیادی دارد.

صورت بگیرد و تأکید می‌کند ما به یک نیروی ملی احتیاج داریم که در صحنه حضور داشته باشد و قبل از هر چیز ساختار حقیقی رفتار حاکمان را اصلاح کند. در واقع زمانی که بحث وفای ملی از سوی دکتر یزدی باز می‌شود، به مفاهیمی همچون مخالفان قانونی، اصلاح ساختار حقیقی و اصلاح‌گری ورود می‌کند. پس از این دکتر یزدی بر موضوع گفت‌وگو تأکید داشتند و یکی از شروط لازم وفای ملی را در حیطه شکل‌گیری گفت‌وگو در داخل و بین همه گرایش‌های سیاسی می‌دانستند و تأکید داشتند که حتی باید با محافظه‌کاران نیز گفت‌وگو کرد؛ چه محافظه‌کاران خردگرا و چه محافظه‌کاران خردگریز. وی تأکید داشت برای اینکه فضای گفت‌وگو ایجاد شود باید پذیرش مخالف و پذیرش تکرر نیز وجود داشته باشد و بتوان همکاری‌هایی را بین همه گرایش‌ها و گروه‌های مختلف ایجاد کرد. اعلام کردند که تلاش می‌کنند سلسله گفت‌وگوهایی را شکل دهند و با آقای کروبی که در مجلس بودند گفت‌وگوهایی داشتند و سپس با رئیس کمیسیون اصل ۹۰ جلسه گذاشتند و چند نامه‌نگاری با حزب مؤتلفه داشتند و باب گفت‌وگو را باز کردند و تلاش عملی برای اینکه گفت‌وگوها شکل بگیرد، داشتند؛ چراکه فکر می‌کردند کمک می‌کند تا وفای ملی در ادامه شکل بگیرد. در حال حاضر متأسفانه جریان اصلاحات نهنتها موفق نشده با نیروهای اصولگرا، محافظه‌کار و حاکمیت گفت‌وگو داشته باشد، حتی در درون خود نیز در گفت‌وگو دچار مشکل است و این را در نحوه برخوردی که پس از انتشار بیانیه اخیر با همدیگر داشتند می‌توان مشاهده کرد.

الگوی صلح و مدارا



محمدحسین بنی‌اسدی
دبیر کل نهضت آزادی ایران

جامعه‌ما امروز سخت‌نیازمند همبستگی برای عبور از بحران‌های شدیدی است که در آن گرفتار است و یکی از سیاست‌های اصلی در طی سال‌های گذشته این بود که تلاش کند برای همبستگی و دست یافتن به آزادی‌های اساسی. مسلماً زندگی و عملکرد دکتر یزدی در این راه می‌تواند الهام‌بخش باشد؛ به‌ویژه روحیه خستگی‌ناپذیری و تلاش مستمری که به کار گرفت.

منشأ انگیزه‌ها و تفکر دکتر یزدی جدای از اینکه در خانواده اصیل و مومنی پرورش یافته است، ولی اولین ورودی به صحنه تاریخ اجتماعی براساس دعوتی بود که از طرف برادر بزرگتر ایشان مرحوم دکتر کاظم یزدی برای شرکت در جلسات نهضت خدایرستان سوسیالیست انجام شد. دکتر یزدی در آن زمان ۱۶ ساله بود و این مفهوم را می‌پذیرد و عضویت این حزب را قبول می‌کند. اندیشه این حزب براساس مبانی اسلام و خواهان آزادی و اصالت بود و سوسیالیست را یک مفهوم اخلاقی نه مبتنی بر مفاهیم مارکسیستی می‌دانست. دکتر یزدی تا اوایل دهه ۳۰ همکاری می‌کند و فعالیت وی پس از این دوران با نهضت ملی ایران ادامه می‌یابد. ایشان مسئولیت ارتباط با شهرستان‌ها و سپس مسئولیت انتشارات نهضت ملی را برعهده می‌گیرد و سپس ارتباط با کمیته ملی دانشجویان را برعهده می‌گیرد و بسیار فعال بوده است. تا سال ۱۳۳۹ که در ایران بود با نهضت همکاری داشت و در این سال پس از تشکیل جبهه ملی دوم برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت، اما پس از ترم اول بسیار افسرده می‌شود و تصمیم می‌گیرد که باید به ایران برگردد. محیط مناسب برای فعالیت‌های سیاسی، دینی و فرهنگی برای دکتر یزدی مثل آب برای ماهی بوده و محیط دانشگاه MIT را نمی‌پسندد و تصمیم به بازگشت می‌گیرد اما زمانی که به نیویورک می‌رود دوستان سابق نظرش را تغییر می‌دهند و متصرف می‌شود و کارهای تحقیقاتی جالب توجهی را انجام می‌دهد. فعالیت‌های سیاسی دکتر یزدی در آنجا آغاز و برای تشکیل جبهه ملی دوم همکاری می‌کند و موفق می‌شود جبهه ملی را در آمریکا تشکیل دهند و از ۷ هزار دانشجویی که در آنجا تحصیل می‌کردند، در زمان کوتاهی ۲۰۰ عضو جذب می‌کنند. در آن زمان بعد از تشکیل نهضت آزادی، در فضای داخلی ایران موضوع انقلاب سفید مطرح می‌شود که دکتر یزدی آن را اصیل نمی‌داند و برای ماندگار شدن قدرت استبدادی شاه تشخیص می‌دهد. او پس از آن تمرکز کاری خود را بر نهضت آزادی قرار داد. زمانی که در غرب بود بیش از ۲۷۰۰ نامه بین ایشان و اعضای نهضت مبادله شد و مطالعه آن‌ها نشان می‌دهد با چه پیگیری همگرایی دانشجویان ایرانی خارج از کشور را دنبال می‌کرد. فعالیت‌های نهضت آزادی در خارج ادامه پیدا می‌کند و دکتر یزدی به طور مستمر به خاورمیانه می‌آمد و سعی می‌کرد ارتباط خود را با ایران حفظ کند.

در آستانه انقلاب دکتر یزدی به آیت‌الله[امام] خمینی توصیه می‌کند که به پاریس برود که آیت‌الله[امام] خمینی قبول می‌کند و در پاریس به عنوان مشاور و مترجم ایشان کار می‌کند. شرایط ایران نیز اینگونه بود که شاه به توصیه‌های نهضت آزادی گوش نمی‌داد و پیام‌های امبدبخش و اطمینان‌آفرینی از سوی آیت‌الله[امام] خمینی به عنوان رهبر انقلاب صادر می‌شود که نقش دکتر یزدی در این پیام‌ها بسیار مهم بود که به زبان روز و مبتنی بر ارزش‌های روز این همکاری انجام شود. با موفقیت انقلاب، دکتر یزدی به عنوان عضو شورای انقلاب و معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب منصوب و در موضع قدرت قرار می‌گیرد و خوشبختانه از نزدیک شاهد بوم که چگونه در این جایگاه ایستادگی کرد. در یک مورد شاهد بوم که چند روز بعد از انقلاب، آقای خلخالی می‌خواست چهل نفر را در یک پشت‌بام اعدام کند و وی ایستادگی کرد و با دخالت ایشان آقای[امام] خمینی به موضوع ورود کردند و مانع از اعدام‌ها شدند. دکتر یزدی هرگز اهل خشونت و نفاق و اختلاف نبود. ایشان سپس به وزارت خارجه رفتند و رفتار پشتیبانی از همبستگی و صلح و دوری از سخت‌گیری و خشونت را در آنجا نیز دنبال کردند. بعد از پیروزی انقلاب و استعفای دولت موقت دکتر یزدی دبیرکل نهضت آزادی شد و همان مشی مطالبه آزادی‌های دموکراتیک و انسجام ملی، همبستگی ملی، دوری از خشونت و تلاش مسالمت‌آمیز برای آزادی را رعایت کرد. اما در این مرحله با سختی‌های بسیار و رفتارهای سخت‌گیرانه و دور از انتظار مواجه شد و بین سال‌های ۷۵ الی ۹۱ بیش از ده بار به دادگاه احضار و بازداشت شد. تنها در یک مورد در ۲۵ خرداد سال ۸۸ در حالی که در بیمارستان بستری بود، او را از تخت بیمارستان به زندان بردند، پایبندی، شجاعت و صبوری دکتر یزدی و اینکه همیشه بر خورد صلح‌بخش چه با دوستان و چه با دشمنان داشته، الگوی صلح و مدارا است و باید از ایشان بیاموزیم و امیدوارم نهضت آزادی نیز با همان الگو مسیر خود را ادامه دهد.

حتی برای مخالف وقت می‌گذاشت

یوسف یزدی

فرزند ابراهیم یزدی

من در اینجا بخشی از خاطرات شخصی پدرم را می‌گویم تا مقداری از نگرش فکری ابراهیم یزدی را روشن کنم. رفتارهای ابراهیم یزدی از ویژگی‌های شخصیتی ایشان بود و تجربه من این بود که کوشش‌ها و کارهایی که پدرم کرد براساس محور انسانی و کرامت انسانی بود. ایشان انسان‌ها را نه به این دلیل که طرفدار ایشان بودند، بلکه بخاطر صرف انسانیت ارزش قائل بود. برای مثال در سال‌هایی که در بوستن بودیم، جلسات قرآن داشتیم و رسم جلسه قرآن این بود که پدرم افراد را صدا می‌کرد و من را هم که نوجوانی بودم می‌پرسید که وقتی این آیه قرآن را می‌خوانی به چه فکر می‌کنی. من حرفی برای گفتن نداشتم، به‌ویژه در حضور بزرگنرها اما صبر اینکه در فکر بروم حق دارم مستقل از کسی که بالای منبر نشسته است نظری داشته باشم و حق دارم این نظر را بیان کنم، درس بزرگی بود.

در خانه اتاقی داشتیم و پدرم رئیس انجمن اسلامی شهر بود، افراد زیادی به خانه می‌آمدند و ساعت‌ها با آنها حرف می‌زد و از صبح تا شب کار می‌کرد و هیچوقت برای حضور کسانی که به منزل ما می‌آمدند کوتاهی نمی‌کرد. بیکار پسر جوانی به منزل ما آمد، جوانی که به تازگی از جنگ وینام برگشته بود و نمی‌دانست باید برای زندگی اش چکار کند. پدرم ساعتها با ایشان صحبت کرد و برایش فرقی نمی‌کرد که چه کسی به دیدارش آمده باشد، یک خصلتی که پدرم داشت این بود که مطلقاً پو دوستیزی نداشت و حتی با کسانی که اهانت می‌کردند بر خورد مناسبی داشت. بیکار به شمال رفتیم، در ویلایی بودیم و مشغول قدم زدن بودیم و خاتمی با دو چرخه آمد و درست روبروی پدرم، دور زد، دوباره نگاه کرد و باز دور زد و پدرم گفت کافی دارید؟ خانم پرسید شما ابراهیم یزدی هستید؟ پدرم گفت بله و خانم گفت شما برادر نازنین من را کشیدید. پدر پرسید ایشان چه کسی بودند و توضیح دادند که برادر ایشان یکی از افسرهای ساواک بود و اول انقلاب کشته شده بود. پدرم از او خواش کرد همانجا نشستند و تقریباً یک ساعت صحبت کردند و توضیح داد که چه اتفاقی برای برادرش افتاد. آن خانم جریان را توضیح داد و پدرم نیز توضیحات خود را داد و در حین توضیحات گریه کردند و در انتها از پدرم بخاطر این توضیحات تشکر کرد. من برای پدرم ترسیده بوم که بخوانند وی را اذیت کنند، اما وی این شخصیت را داشت که به آن آدم صرف اینکه یک فرد داغدار بود احترام می‌گذاشت و برای او وقت بگذار د و با وی صحبت کند. بعد از انقلاب که به ایران آمدم در جلسات قرآنی زیادی شرکت می‌کردم و متوجه شدم که این خصلت پدر در خیلی‌هانیست و عادت فرهنگی در ایران این است که آبرخی[حق] تنها حق داشتن نظر دهند و کار بقیه تنها این است که بگویند صحیح است و این در همه جناح‌ها وجود داشت و مردم را به عنوان گله‌ای می‌دیدند که مثل یک چوپان خوب اورا باید به دروازه تمدن برساند، یا به دروازه بهشت برساند یا به جامعه بی طبقه‌ای جهانی برساند. به‌رحال مردم یک ابزاری بودند در این مسیر. اما ابراهیم یزدی کسی بود که به انسانیت احترام مطلق می‌گذاشت. در مساله مقاومت و در مقابل ظلمی که به مردم فلسطین و لبنان مطرح شد پدرم هیچ تردیدی نداشت و از تندترین افراد جمهوری اسلامی ایران در دفاع از مردم فلسطین کمتر نبود. اساس دفاع از مردم فلسطین این نبود که از اوقهرمانی بسازند یا اسرائیلی‌ها دیوبن بدون هیچ‌گونه حق و حقوقی بسازند، کاملاً موضع می‌گرفت و می‌گفت باید احترام گذاشت و پرسشگری می‌کرد که چرا اسرائیل به وجود آمده و معتقد بود با توجه به این تاریخچه باید مبارزه کرد و با دفاع از شیعیان نباید به گونه‌ای باشد که حق دیگر اقلیت‌ها زیر طعادر روحیه و اراده نیروهای مسلح اثر خواهد گذاشت و در این صورت زمینه حمله دشمن فراهم خواهد شد. «

سیاستمداران

تفرقه ز مینه حمله مجدد دشمن را فراهم می‌کند

علی مطهری، نماینده ادوار مجلس در گفت‌وگو با ایسنا، بیان کرد: «یکی از عوامل شکست دشمن در جنگ ۱۲ روزه، اتحاد ملی مردم ایران بود. اکنون نیز یکی از عوامل بازدارنده حمله مجدد رژیم صهیونیستی به ایران، اتحاد ملی است. به عبارت دیگر اتحاد ملی در کنار آمادگی و قدرت نیروهای مسلح، دشمن را از حمله مجدد به ایران باز می‌دارد.» وی در ادامه افزود: «بنابراین دشمنان ما برای اینکه بتوانند حمله مجددی به خاک ایران انجام دهند، در وهله اول باید اتحاد ملی را در داخل کشور از بین برده و تفرقه در درون کشور ایجاد کنند. این تفرقه طبعاً در روحیه و اراده نیروهای مسلح اثر خواهد گذاشت و در این صورت زمینه حمله دشمن فراهم خواهد شد.»